

**به نام خدا**

**واکاوی تفاوت تعریف کنایه  
از منظر سکاکی و دیگر بلاغیون**

**محقق: عرفان رنجبر**

## چکیده:

فهم عمیق همیشه محتاج دقت نظر و واکاوی نظرات مختلف پیرامون یک مسئله است، پژوهشگر کسی است که به خلاف دیگر افراد، در وهله ی اول خوب مینگرد و خوب دقت میکند و وقتی حس کرد کاملاً مطلب را متوجه شده است، بار دیگر ذره بین بر میدارد و دوباره مطلبی که خوانده است را موشکافی مینماید تا مبدا چیزی از چشمش جامانده باشد و او خیال کند مطلب را آن چنان که باید و شاید فهمیده است.

به نظر میرسد یکی از مطالبی که نیاز به واکاوی و بررسی مجدد و دقیق دارد بحث تعریف ادباء و به خصوص بلاغیون از مفهومی به نام کنایه است، مفهومی که با گشت و گذار در نظرات ادباء مختلف میتوان متوجه شد، مفهومی اختلافی است. اختلافی که در یک طرف آن، جناب سکاکی و تابعین ایشان قرار گرفته اند و در طرف دیگر نیز بزرگانی چون جناب خطیب قزوینی و تفتازانی و تابعین آنها قرار دارند.

جالب آن که اصل این اختلاف نیز در نگاه اول پیرامون به کاربردن یک کلمه در تعریف کنایه است، یعنی "جواز" اما همین یک کلمه، سرنخی است برای پی بردن به ریشه ی اختلافات میان این دو گروه. پس اگر بخواهیم تفاوت این دو دیدگاه را به صورت دقیق بررسی کنیم باید ببینیم چه شده است که گروه اول یعنی جناب سکاکی و تابعین ایشان حکم به وجوب اراده ی معنای موضوع لهی همراه با معنای لازمی داده اند در حالی که گروه دوم یعنی جناب خطیب و تفتازانی و تابعین این دو قائل به جواز اراده ی معنای موضوع لهی شده اند.

نکته ی قابل توجه این است که، در این مقاله به دنبال بیان فروق بین مجاز و کنایه نیستیم اما در خلال پرداختن به این اختلاف، یکی از فرق های اصلی کنایه و مجاز نیز برای خواننده تبیین خواهد شد.

**کلمات کلیدی:** کنایه، سکاکی، مفتاح العلوم، معنای لازمی، جواز اراده ی معنای لازمی، مجاز، بلاغت

## مقدمه:

علم بیان که دومین شاخه‌ی علم بلاغت است را شاید بتوان پرکاربردترین این علوم دانست از آنجا که در محاوره‌های روزمره و همچنین در کلام‌های بلیغی چون قرآن و نهج البلاغه استفاده از مجاز و کنایه که دو مبحث اصلی این علم هستند بسیار زیاد و قابل توجه است.

اما نکته‌ای که نگارنده را به تألیف این مقاله سوق داده است آن است که، احساس میشود در باب کنایه و مجاز و فرق بین این دو، آنچه در کتبی مثل جواهر البلاغه و درر الکلام از فرق بین این دو مطرح شده است، آنچنان متقن نیست و دارای ابهاماتی است که در متن اصلی مقاله بیشتر به آن میپردازیم. از این رو در صدد آمدیم با بررسی کتب دیگر بلاغیون ابهامات موجود در این بحث را حل نماییم که به نظر بهتر از هر شخصی جناب سکاکی با بیان واضح و شفاف، فرق بین مجاز و کنایه را تبیین نمود. جالب تر آن که در صورت پذیرفتن مبنای این ایشان باید دست به تغییراتی در ساختار بحث مجاز و کنایه وارد کنیم که در ادامه به صورت دقیق و کامل به آن خواهیم پرداخت.

در این مقاله سعی شده است علاوه بر بررسی نظر جناب سکاکی در این زمینه، نظرات دیگر ادباء به نام در عرصه بلاغت همچون تفتازانی و خطیب و ... را بیان کنیم تا منشأ اختلاف نظر ایشان و دیگر ادبا در این مسئله، هر چه بهتر برای خواننده مشخص شود.

نگارش این مقاله به این صورت است که ابتدا، نظر جناب سکاکی در این بحث را با توجه به کتاب مفتاح العلوم ایشان، بیان میکنیم و سپس به نقد و بررسی نظرات دیگر بلاغیون و تبیین تفاوت نظر سکاکی و آن‌ها میپردازیم.

امید است بعد از خوانش این مقاله نگاه شفاف تر و دقیق تری به بحث کنایه و مجاز برای خواننده پیدا شود و در پایان بتواند با یک وسعت نظری هر کدام از دیدگاه‌های موجود در این باب را که با منطقش سازگار تر می‌آید را برگزیند.

## تبیین نظر جناب سکاکی پیرامون کنایه:

جناب سکاکی در کتاب مفتاح العلوم خود، کنایه را چنین تعریف میکند و برای آن مثال میزند:

«الکنایة هي ترك التصريح بذكر الشيء إلى ذكر ما يلزمه، لينتقل من المذكور إلى المتروك، كما تقول: فلان طويل النجاد، لينتقل منه إلى ما هو ملزومه، وهو طول القامة»<sup>۱</sup>

کنایه طبق این تعریف جناب سکاکی، ترک تصریح به چیزی است به این صورت که به جای ذکر آن چیز، ملازم با آن چیز را ذکر میکنیم تا مخاطب از این لازمه به مقصود اصلی متکلم انتقال یابد، برای مثال اگر بخواهیم بلند قد بودن یک شخص را به صورت کنایی برسانیم میتوانیم از ملازمه ی بلند قد بودن استفاده کنیم و بگوییم «فلانی غلاف شمشیر بلندی دارد» که در این حالت مخاطب از "بلند بودن غلاف شمشیر" شخص (یا همان لازم) به "بلند قد بودن او" (یا همان ملزوم) پی میبرد. نتیجتاً تکیه ی اصلی بحث کنایه روی عبارت عدم تصریح است یعنی در کنایه متکلم مقصود اصلی خود را به صورت کنایی و از طریق ذکر کردن لازمه ی آن به مخاطب میرساند و از تصریح به مقصود اصلی خود سر باز میزند.

جناب سکاکی بعد از تعریفی که از کنایه بیان کردند، به فرق میان مجاز و کنایه میپردازند:

«أن الكناية لا تنافي لإرادة الحقيقة بلفظها، فلا يمتنع في قولك: خ فلان طويل النجاد، أن تريد طول نجاده، من غير ارتكاب تأول مع إرادة طول قامته، والمجاز ينافي ذلك، فلا يصح في نحو: خ رعينا الغيث، أن تريد معنى الغيث، وفي نحو قولك: في خ الحمام أسد، أن تريد معنى الأسد، من غير تأويل، وأنى؟ والمجاز ملزوم قرينة معاندة لإرادة الحقيقة كما عرفت، وملزوم معاند الشيء معاند لذلك الشيء.»

ایشان عرضه میدارد، کنایه منافاتی با اراده ی معنای حقیقی ندارد یعنی برای مثال اگر بگوییم «فلان طولی النجاد» اراده کردن بلند بودن غلاف شمشیر شخص همراه با اراده ی طول قامت شخص ممتنع نیست، به عبارت دیگر اراده ی معنای لازم و ملزوم در آن واحد ممتنع نیست.

به خلاف مجاز که به دلیل وجود قرینه ی مانعة در آن اراده ی معنای حقیقی در کنار معنای مجازی ممتنع است و متکلم در مجاز صرفاً میتواند معنای لازمی را قصد کند برای مثال متکلمی که از جمله ی «رأيت اسدا في

الحمام» اراده ی یک "مرد شجاع" میکند به هیچ عنوان حق ندارد "شیر" را هم قصد کند چون در این ایجا، قرینه ی موجود در جمله اجازه ی این چنین قصدی به متکلم نمیدهد.

پس نتیجتاً تا این جا یکی از فرق هایی که بین مجاز و کنایه وجود دارد این است که در کنایه اراده ی معنای حقیقی و لازمی به همراه یک دیگر ممتنع نیست ولی در مجاز، متکلم صرفاً اجازه دارد معنای لازمی را قصد کند.

حال ممکن است این سؤال ایجاد شود که مراد جناب سکاکی از این که میفرماید اراده ی معنای حقیقی در کنار معنای لازمی "ممتنع نیست" دقیقاً چه میباشد آیا مراد ایشان این است که اراده ی معنای حقیقی در کنار معنای لازمی جایز است یا نه ایشان اراده ی معنای حقیقی در کنار معنای لازمی را واجب میدانند؟

جناب سکاکی در بخش دیگری از کتاب خود، این چنین به این سوال پاسخ میدهد:

«أن الكلمة لا تفيد ألبتة إلا بالوضع أو الاستلزام بوساطة الوضع، وإذا استعملت فإما أن يراد معناها وحده أو غير معناها وحده أو معناها وغير معناها معاً. فالأول هو الحقيقة في المفرد وهي تستغني في الإفادة بالنفس عن الغير. والثاني هو المجاز في المفرد وأنه مفتقر على نصب دلالة مانعة عن إرادة معنى الكلمة. والثالث هو الكناية ولا بد من دلالة حال والحقيقة في المفرد والكتابة تشتركان في كونهما حقيقتين ويفترقان في التصريح وعدم التصريح.»<sup>۲</sup>

ایشان طبق یک تقسیم ثنائی افاده ی یک کلمه را چنین تبیین میکنند که، هر کلمه ی مستعملی یا مفید معنای موضوع له است فقط یا مفید معنای غیر موضوع له فقط یا مفید هم معنای موضوع له و هم غیر معنای موضوع له، در حالت اول کلمه در معنای حقیقی خودش استعمال شده است که به آن حقیقت گفته میشود در حالت دوم کلمه در معنای غیر موضوع له استعمال شده است که به آن مجاز گفته میشود در حالت سوم نیز که کلمه هم در معنای حقیقی و هم در معنای غیر موضوع له به کار رفته است به آن کنایه گفته میشود.

طبق این تقسیم بندی زمانی به استعمال یک کلمه کنایه گفته میشود که، معنای حقیقی و معنای لازمی را با هم برساند لذا مراد ایشان در عبارت قبل که گفت اراده ی معنای حقیقی و معنای لازمی در کنایه ممتنع نیست، واجب است بوده است نه جواز اراده ی معنای موضوع له.

نتیجتاً به نظر میرسد اگر بخواهیم نظر جناب سکاکی را کمی باز کنیم و روی مثال تطبیق دهیم، طبق مبنای ایشان عبارت «فلان طویل النجاد» تا زمانی کنایه است که در مورد شخصی به کار برده شود که اراده ی معنای حقیقی این عبارت نیز برای او صحیح باشد، در غیر این صورت دیگر این کلام کنایه نخواهد بود، به عبارت دیگر چنانچه این عبارت برای شخصی به کار برده شود که اصلاً این شخص دارای غلاف شمشیر نیست، عبارت به کار رفته

مجاز است نه کنایه، زیرا استعمال لفظ در غیر موضوع له بوده است اولاً و ثانیاً به دلیل وجود این قرینه، که شخص اصلاً دارای غلاف شمشیر نیست اراده‌ی معنای حقیقی نیز در مورد این شخص صحیح نیست لذا این عبارت در این حالت کاملاً در تعریف مجاز قرار می‌گیرد.

در نگاه اول، این دیدگاه ممکن است برای مخاطب کمی استبعاد داشته باشد، زیرا طبق این مبنا، عبارت «فلان طویل النجاد» اگر برای شخصی به کار رود که دارای غلاف شمشیر بلند باشد، کنایه است اما همین عبارت اگر برای شخصی به کار برده شود که دارای غلاف شمشیر نباشد مجاز. اما با کمی دقت نظر این استبعاد دفع می‌شود، مبنای این حرف همانطور که در عبارات قبل آمد، یک تقسیم ثنائی است که مورد قبول همگان است لذا تخلف از این تقسیم برای هیچ شخصی قابل پذیرش نیست و اگر کسی بخواهد حکمی غیر آنچه جناب سکاکی در رابطه با بحث کنایه فرمودند بدهد، باید ابتدا به این تقسیم بندی خدشه وارد کند.

علاوه بر این چه اشکالی دارد که یک کلمه در یک حالت کنایه و در یک حالت دیگر مجاز باشد، چنانچه در باب حقیقت و مجاز نیز شبیه این حالت وجود دارد یعنی یک کلمه واحد، در حالتی مجاز و در یک حالت دیگر حقیقت در نظر گرفته می‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

«جمعی را در نظر بگیرید که در میان آن‌ها شخصی وجود دارد که با بعضی امراض و روش درمان آن‌ها آشنایی اولیه دارد و رفقای او را دکتر صدا می‌زنند، خوب در ابتدای استعمال این لفظ برای این شخص لازم بود حتماً قرینه‌ی وجود داشته باشد تا مخاطب متوجه شود مراد از دکتر، دکتر واقعی که مثلاً رشته‌ی پزشکی خوانده است نیست بلکه مراد شخص مذکور است اما به مرور زمان، و ازدیاد استعمال این لفظ در مورد او دیگر قرینه کنار می‌رود و مخاطب بدون نیاز به قرینه متوجه مراد متکلم می‌شود، لذا لفظ دکتر نسبت به این شخص تا زمانی که نیاز به قرینه داشت مجاز بود اما حال که بدون قرینه برای او استعمال می‌شود تبدیل به حقیقت شده است.»

از آنچه تا بدین جا از نظر جناب سکاکی بیان شد میتوان چنین نتیجه گرفت:

«حقیقت: کلمه‌ای است که اراده شده است از آن معنای موضوع له فقط و مراد متکلم را به صورت صریح بیان می‌کند.

مجاز: کلمه‌ای است که از آن تنها اراده‌ی معنای غیر موضوع له شده است و مراد متکلم صرفاً معنای مجازی کلمه است که مخاطب به وسیله‌ی وجود قرینه‌ی مانعاً متوجه آن می‌شود.

کنایه: کلمه‌ای است که اراده شده است از آن هم معنای لازمی و معنای حقیقی، متکلم در این حالت، مقصود اصلی خود را که معنای لازمی است، به صورت صریح و شفاف بیان نمی‌کند و به جای ذکر

مقصود اصلی خود، لازمه‌ی آن را ذکر میکنند. به عبارتی معنای حقیقی هر چند اراده شده است اما مقصود اصلی متکلم نیست بلکه متکلم آن را پلی برای رسیدن به معنای مقصود خود قرار میدهد.»

در پایان این بخش ذکر این نکته لازم است که، طبق مبنای جناب سکاکی استعمال لفظ در اکثر از معنی اتفاق نیفتاده است، بلکه اراده‌ی متکلم به هر دو معنا قرار گرفته است به عبارت دیگر مخاطب به دلیل وجود یک قرینه متوجه میشود که متکلم صرفاً معنای حقیقی کلام را اراده نکرده است بلکه مراد اصلی او معنای کنایی است که ماوراء این کلام قرار گرفته است. دو عبارت زیر را میتوان به عنوان مؤید این حرف در نظر گرفت:

«لا يتخيل أن ذلك جمع بين حقيقتين؛ لأن التعدد هنا ليس في إرادة الاستعمال بل في إرادة الإفادة، و اللفظ لم

يستعمل إلا في موضوعه، و قد يستعمل اللفظ في معنى و يقصد به إفادة، معان كثيرة»<sup>۳</sup>

«و الممنوع هو الجمع بين المعنى و لازمه، على وجه يكونان مقصودين استقلالاً، و لا مانع من الجمع على وجه

يكون أحدهما تابعا للآخر، و وسيلة إلى قصده و فهمه»<sup>۴</sup>

## نقد و بررسی نظرات دیگر بلاغیون:

با مطالعه‌ی کتب بلاغی از مطول جناب تفتازانی و تلخیص مفتاح جناب خطیب قزوینی گرفته تا کتب حال حاضر علم بلاغت یعنی جواهر البلاغه و درر الکلام بر میآید که نظر آن‌ها در رابطه با بحث کنایه به خلاف آن چه است که جناب سکاکی در مفتاح العلوم خود ذکر کرده است. به عبارات زیر دقت کنید:

«الكنایة لفظ ارید به لازم معناه مع "جواز" ارادته معه<sup>۵</sup>

هی فی الاصطلاح یطلق على معینین احدهما معنی المصدر الذی هو فعل المتکلم اعنی ذکر اللزوم و

ارادة الملزوم مع "جواز" ارادة اللزوم ایضاً

ان الكناية بالمعنى المصدرى عبارة عن ذكر اللفظ بقصد استعماله في ملزوم معناه الحقیقی مع "جواز" ان

يقصد دلالتة على نفس معناه الحقیقی ایضاً و بعبارة اخرى يجوز فیها ارادة معناه الموضوع له ای معناه

الحقیقی و معناه الغير الموضوع ای معناه المجازی<sup>۶</sup>

لفظ ارید به غیر معناه الذی وضع له، مع "جواز" ارادة المعنى الأصلي، لعدم وجود قرينة مانعة من

إرادته<sup>۷</sup>»

<sup>۳</sup> عروس الافراح فی شرح تلخیص مفتاح، ج ۲ ص ۲۰۷

<sup>۴</sup> الاطول شرح تلخیص مفتاح ج ۲ ص ۳۴۳

<sup>۵</sup> تلخیص المفتاح ص ۷۵

<sup>۶</sup> کتاب المطول و بهامشه حاشیة السید میر شریف ج ۱ ص ۴۰۷

<sup>۷</sup> المدرس الأفضل فیما یرمز و یشار إليه فی المطول ج ۶ ص ۴۴۴

<sup>۸</sup> جواهر البلاغه ج ۱ ص ۲۸۸

با کمی دقت در عبارات فوق میتوان فهمید که تکیه ی اصلی آن ها در تعریف کنایه، روی "جواز اراده ی معنای اصلی" است، در واقع به خلاف نظر جناب سکاکی این آقایان اراده ی معنای اصلی را جایز میدانند و نه واجب حال آن که در بخش قبل بیان شد که زمانی این حرف، یعنی جواز اراده ی معنای اصلی صحیح میباشد که این بزرگواران بتوانند مبنای حرف جناب سکاکی که همان تقسیم ثنائی یک کلمه است را رد کنند وگرنه تا آن تقسیم بندی پا برجا باشد دیگر جایی برای این حکم به جواز باقی نمیماند.

علاوه بر این، نکته ی قابل توجه ای که در این جا وجود دارد این است که طبق بیان خود همین حضرات در کتابهایشان، اگر در یک عبارت، قرینه ای وجود داشته باشد که مانع از اراده ی معنای حقیقی باشد این عبارت مجاز میشود. خب طبق همین مبنا وقتی عبارت «فلان طویل النجاد» برای شخصی به کار میرود که ما میدانیم اصلا این شخص در هیچ جنگی حضور نداشته است چه رسد به این که بخواهد دارای غلاف شمشیر بلند باشد، آیا این قرینه ی مانعة نیست؟ خب اگر این قرینه ی مانعة نیست پس قرینه ی مانعة در نظر شما چیست؟ اصلا این عبارت چه تفاوتی با عبارت «رأیت اسدا یرمی» میکند؟ در این عبارت به قرینه ی "یرمی" مخاطب متوجه میشود که مراد متکلم فلان شخص شجاع است و نه یک شیر درنده، در «فلان طویل النجاد» نیز قضیه عینا همین است، یعنی مخاطب به قرینه ی این که این شخص اصلا دارای غلاف شمشیر نیست متوجه میشود مراد متکلم به هیچ وجه نمیتواند معنای حقیقی باشد و مراد او تنها معنای مجازی، یعنی بلند قدی او میباشد در واقع این عبارت مجاز است با علاقه ی لازمیت.

در پایان ذکر این مطلب خالی از لطف نیست که مبنایی که عرض شد تنها مبنای جناب سکاکی نیست بلکه برخی دیگر از بلاغیون نیز با ایشان در بحث کنایه هم نظر هستند، یکی از این افراد جناب مؤید صاحب کتاب "الطراز لاسرار البلاغه" است که در کتاب خود چنین می نگارد:

«... الكناية، فإنها إذا أطلقت فالمعنيان أعنى الحقيقة والمجاز مفهومان معا عند إطلاقها، ومثالها قولنا: فلان كثير رماد القدر، فإنك قد استعملت هذه الألفاظ في معانيها الأصلية، وغرضك في إفادة كونه كثير رماد القدر إفادة معنى آخر يلزمه، وهو الكرم»<sup>۹</sup>

به نظر ایشان کنایه عند الاطلاق دارای دو مفهوم و افاده ی معنوی است یکی معنای اصلی و دیگر غرض اصلی متکلم یا همان معنای لازمی.

<sup>۹</sup> الطراز لاسرار البلاغه وعلوم حقائق الاعجاز ج ۱ ص ۱۹۱

## نتیجه گیری:

از آنچه تا بدین جا بیان شد، به نظر میرسد قائلین به جواز اراده ی معنای اصلی، در بحث کنایه، باید کمی در سخنان خود تأمل کنند و به این ابهامات و نکاتی که گفته شد پاسخ دهند به عبارتی ایشان اولاً باید نظر خود را پیرامون مبنای جناب سکاکی در این بحث، یعنی آن تقسیم ثنائی که در قبل آمد بیان کنند و ثانیاً بیان کنند چرا قرینه ی موجود در عبارت «فلان طویل النجاد» که در رابطه با یک مرد غیر جنگی به کار رفته است، قرینه ی مانعة نیست؟

لذا تا مشخص شدن پاسخ این بزرگواران به اشکالات فوق، آنچه جناب سکاکی پیرامون بحث کنایه مطرح کرده اند به قابل دفاع و به حقیقت نزدیک تر می باشد.

## منابع:

١. سكاكى، يوسف بن ابى بكر، مفتاح العلوم، بيروت- لبنان، دار الكتب العلمية، چاپ اول (١٤١٥هـ.ق)
٢. مدرس افغانى، محمد على، المدرس الأفضّل فيما يرمز ويشار إليه فى المطول، قم- ايران، دار الكتاب، چاپ اول (١٣٦٢هـ.ش)
٣. هاشمى، احمد، جواهر البلاغة، قم- ايران، مركز مديريت حوزه علميه قم، چاپ پنجم (١٣٨١هـ.ق)
٤. خطيب قزوینى، محمد بن عبد الرحمن، تلخيص مفتاح، بيروت- لبنان، مكتبة العصریه، چاپ اول (١٢٦٨هـ ق)
٥. سبكى، على بن عبد الكافى، عروس الأفراح فى شرح تلخيص المفتاح، بيروت- لبنان، المكتبة العصریه، چاپ اول (١٤٢٣هـ.ق)
٦. يحيى بن حمزة بن على بن ابراهيم علوى يمنى، الطراز لاسرار البلاغه وعلوم حقائق الاعجاز، بيروت- لبنان، المكتبة العصریه، چاپ اول (٧٠٥هـ ق)
٧. تفتازانى، مسعود بن عمر، كتاب المطول و بهامشه حاشية السيد مير شريف، انتشارات داورى قم چاپ اول (٧٩٢هـ ق)
٨. ابن عربشاه، ابراهيم بن محمد، الأطول شرح تلخيص مفتاح العلوم، بيروت- لبنان، دار الكتب العلمية، چاپ اول (١٤١٩هـ.ق)